

مصادر ه اموال استانداران

در سال ۲۳ هجری همه استانداران را عمر خواست و دارائی و اموالشان را مصادره نمود مگر اموال قنقر را. استانداران عبارت بودند از سعد بن ابی وقاص (استاندار کوفه) عمر و عاص (استاندار مصر) اباهریره (استاندار بحرین) نعمان بن عدی (استاندار میسان) نافع بن عمر و خزاعی (استاندار مکه) یعلی بن منیه (استاندار یمن) ولی همینکه خواست اموال ابو بکر بن عبید را مصادره کند او بحرف آمد و گفت ای خلیفه این عمل تو صحیح نیست زیرا اگر این اموال مال خداست برای تو جایز نیست که نیمی از آنرا بما واگذاری و اگر مال ما است حق گرفتن نداری، عمر گفت تو یا مومن غیر خائنی و یا منافق، او گفت من مومن غیر خائتم.

و نیز عده ای از قریش بعمر گفتند بما اجازه بده برای جهاد از مدینه خارج شویم عمر گفت شما پیش از این با پیغمبر جهاد نموده اید شما را کفایت دیگر لزومی ندارد همین جا بمانید تا من بتوانم در دهنه همین بیابان سوزان گلوی قریش را بفشارم عبدالرحمن بن عوف میگوید بعمر گفتم چرا اجازه خروج از مدینه و جهاد بمردم قریش ندادی؟ بمن گفت سکوت بهتر از پاسخ است آنگاه حرف ابی بکر بمیان آمد عمر گفت خلافت ابی بکر غیر مترقبه بود ولی خدا مردم را از شر او حفظ کرد اگر بار دیگر چنین پیش آمدی کند گردن آن خلیفه را بزنید.

ابن عباس میگوید :

نیمه شبی عمر بر در سرای من آمد و در کوبید و مرا آواز داد که بیا بیرون تا با هم در محلات مدینه گردش کنیم من نیز از خانه بیرون شدم عمر را دیدم پا برهنه در حالیکه تا زیانه (دره) در دست دارد بیاس شهر مشغول است با هم راه افتادیم تا رسیدیم به بقیع، عمر به پشت خوابید و با دست بکف پای خود میزد در این بین آه سردی کشید گفتم چه چیز خلیفه را در این وقت شب از خانه بیرون آورد گفت امر خدا و ندای پسر عباس . عبدالله

گفت گفتم میخواهی بگویم که خلیفه در باره چه فکر میکند؟ گفت ای غواص در دریای من فروروزی را تو از ضمیر من نیکو اطلاع خواهی داد گفتم فکر میکنی که بعد از توجریان خلافت چه خواهد شد؟ گفت راست گفتمی. گفتم نظر شما درباره عبدالرحمن بن عوف چیست؟ گفت او مردیست گرفته، کسی سزاوار خلافت است که دست باز باشد و در عین حال که مسرف نباشد مانع خیر هم نسبت بزیردست نشود.

گفتم چه میگوئی درباره سعد بن ابی وقاص؟ گفت ایمانش ضعیف است. گفتم طلحة بن عبدالله چگونه؟ گفت اینقدر ریاست طلب است که نه تنها مال خود بلکه مال دیگران را هم بخاطر ریاست خود صرف می کند و علاوه مردیست خودپسند و متکبر گفتم درباره زبیر بن عوام یگانه فارس اسلام چه میگوئی؟ گفت او یک روز انسانست و یکروز شیطان، زبیر مردیست بغیله و برای یک جو حاضر است از صبح تا مغرب جدال کند و لوبه از بین رفتن نماز ظهر باشد. گفتم عثمان بن عفان چگونه؟ گفت اگر ریاست پیدا کند فرزندان ابی معیط و امیه را بر گردن مردم سوار می کند و همه مال خدا را بایشان اختصاص میدهد و اگر چنین کند بخدا قسم عرب بر او هجوم آورده او را در منزلش خواهند گشت.

آنگاه عمر ساکت شد و پس از اندکی گفت ای ابن عباس حرف مرا امضاء کن، می بینم که درباره پسر عمت هم نظری داری. گفتم چرا نداشته باشم آیا او از خلافت دور باشد با آن همه فضل و سابقه در ایمان و دانش و نزدیکی برسول خدا؟ عمر گفت بخدا قسم همین است که گفتمی، اگر او امیر شود مردم را براه راست و طریق واضح هدایت میکند لیکن چند صفت در او است

۱ - مزاح نمودن در مجالس ۲ - مستبد بودن در رای ۳ - خود را با این جوانی بر دیگران برتری دادن. گفتم خلیفه چرا در جنگ خندق هنگامیکه برابر عمرو بن عبدود ایستاد آن روزیکه عمرو مردم را بسیار زود دعوت میکرد و غیر از علی همه شجاعان جوان خود را پنهان کردند و پیر مردان خود را عقب کشیدند و همچنین روز بدر واحد که همه مردم فرار میکردند نگفتمی جوانست؟ عمر گفت دست از من بدار آیا میخواهی همان معامله که بدرت و علی با ابوبکر کردند با من بکنی؟ ابن عباس میگوید چون نخواستم عمر را غضبناک کنم لذا ساکت شدم ولی عمر ادامه داد و گفت بخدا قسم علی از همه مردم بخلافت سزاوارتر است لکن چه کنم که قریش زیر بار او نمیروند زیرا اگر او امارت یابد مردم را وادار با اجرای حق می کند و آزادی مردم را محدود خواهد کرد و البته اینکار به امارت او خلل رسانده منجر بچنگ خواهد شد.

سه نفر در عمر نفوذ کامل داشتند عبدالله بن عباس، عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان بعضی معتقدند که عبدالله رئیس شرطه عمر بود ولی صحیح نیست زیرا تأسیس شرطه از عثمان است.

قتل عمر: سه شب قبل از واقعه شبی عمر خواب دید که خروسی با او حمله کرده سه

منقار باو زد این خواب را عمر بقتل خویش تعبیر نموده گفت مرا باسه ضربت میکشند اتفاقا بین فیروز که کنیه اش ابولولو است و اربابش مغیره بن شعبه بر سر اجرت و مزد اختلاف افتاد و فیروز بشکایت نزد عمر آمد.

خلیفه بمغیره گفت با او مدارا کن ولی مغیره توجه نکرد فیروز بار دیگر بخلیفه شکایت کرد و گفت مغیره بمن ماهی صد درهم میدهد.

عمر گفت ماهی صد درهم کم است زیرا شنیده ام تو آسیای بادی خوب درست میکنی شایسته است آسیائی برای آرد کردن گندمهای بیت المال بسازی.

فیروز گفت آسیائی برای خلیفه بسازم که در داستانها بگویند وقتی که رفت عمر به

حضار گفت این جوان عجمی مرا تهدید بقتل نمود تا روز چهارشنبه ۲۶ ذیحجه سال ۲۳

هجری مطابق با آبانماه ایرانی و تشرین رومی ابولولو توانست در نماز باختر مسموم سه ضربت بخلیفه بزند.

عمر با همین ضربت ها در سن ۶۳ سالگی (مطابق نقل برخی ۵۴ سالگی) پس از ده سال و ۸ ماه خلافت مرد.

عمر پسرش عبدالله گفت هشتاد هزار درهم از بیت المال برداشت نموده ام این وام را

از مال فرزندان من و اگر وفا نکرد از مال آل خطاب و اگر باز هم نشد از مال عدی و اگر وفانکرد از مال قریش ادا کنید و بمال سایر مسلمین تعدی نکنید.

عمر هنگام مرگ بزرگان از اصحاب را نزد خود جمع نمود و گفت در زمان خلافت

خود در بیابان و دریا بادشمنان اسلام جنگیدم و چه شهرها بنا نمودم، ترتیب بیت المال دادم

و هر که را بر حسب مقام او عطا دادم و شمارا بر راه راست هدایت کردم آنگاه گفت نگرانی

من فقط این است که مبادا بر سر خلافت دو نفر با هم نزاع کنند و هر کس خود را از دیگری شایسته تر بداند و خون مردم را بریزد.

سپس گفت من دو کتاب خدا خواندم که اگر پیرمزد و پیرزنی زنا کنند آنانرا رجم

کنید و رسول خدا نیز پیرمرد و پیرزن زناکاری را سنگسار نموده و ما هم سنگسار کردیم و

اگر نمیگفتند که عمر در کتاب خدا طرف نموده من این آیه را در قرآن زیاد می کردم

(الشیخ والشیخه اذا زنیافارجموهما نکالا من الله والله علیم حکیم)

بقیه در شماره آینده

الحق مع علی یدور معه حیث دار

حق با علی است و بر مدار علی میچرخد

یا علی انت و شیعتک الفائزون

ای علی تو و پیروانت رستگارانند (از کلمات رسول اکرم)